

معانی در شعر مهدی اخوان ثالث

محمد ناصر*

کار شعری اخوان را به سه دوره می‌توان تقسیم کرد. دوره نخست دوره اشعار «ارغنون» و «ار اوست» که جامعه سختگیر و متعصب ادبی خراسان را به تحسین و تمجید وامی‌دارد. برای نمونه غزلی به نام «حجت بالغ» با مطلع «برده دل از کف من آن خط و خالی که تورا است» (ارغنون، ۲۵) یا نصیده‌ای که به نام «عصیان» با مطلع «برخیزم و طرح دیگر اندازم» (ارغنون، ۱۱۷) که به ترتیب در سال‌های ۱۳۲۵ و ۱۳۲۸ ش یعنی در هجده و بیست و یک سالگی اخوان سروده شده‌اند، کافی بوده که همه ستندگرایان ادبی خراسان را به آینده این شاعر جوان امیدوار کنند.

دوره دوم از ۱۳۳۱ ش به بعد است که اخوان با شعر نیما آشنا می‌شود و مهم‌ترین و بهترین آثار شعر نیمایی را به وجود می‌آورد. حاصل این دوره شش دفتر شعر اوست. دوره سوم کار اخوان، دوره گرایش بیشتر او به قالب‌های سنتی شعر فارسی است، و آخرین دفتر شعری او را با نام، تو را ای کهن بوم و پر دوست دارم تشکیل می‌دهد. معانی و مفاهیم شعری در دوره‌های نخست و سوم چندان اهمیت ندارند و شاعر بیشتر با استفاده از قدرت زبان، همان مطالب کهن را در قالب‌های قدیم ریخته است. اما شعرهای دوره دوم، هم از نظر صورت و هم از نظر محتوا، اهمیت بسیار دارند.

* دکترای ادبیات فارسی از دانشگاه تهران، عضو هیئت علمی گروه فارسی دانشکده خاورشناسی دانشگاه پنجاب لاهور، پاکستان.

مطالعه تحول شعر اخوان بسیاری از رویدادهای اجتماعی آن زمان را نشان می‌دهد. او از همان آغاز جوانی خواهان یک نوع دگرگونی سیاسی و اجتماعی است، اما می‌بینیم که شعرهای اجتماعی و انتقادی او در مدت پنج سال شاعری‌اش، یعنی از سال ۱۳۲۵ تا ۱۳۳۰ ش، بسیار کم است، اما باز هم می‌گوید:

بی انقلاب مشکلی ما حل نمی‌شود
وین وحی بی مجاهده منزل نمی‌شود

(ارغنون، ۴۲)

و نیز:

عاقبت حال جهان طول دگر خواهد شد
زیر و زیر یقین، زیر و زیر خواهد شد

(ارغنون، ۳۲)

او در مبارزه‌های اجتماعی سال‌های ۱۳۲۸ تا ۱۳۳۲ ش خیلی چیزها آموخته، درک تاریخی پیدا کرده و وارد عرصه سیاست شده است. او دریافته است که بیدادگری و فقر اجتماعی محصول شرایط ناهمساز است. اخوان در سال ۱۳۳۱ ش «سترون» را که سرآغاز شعر نیمایی است، می‌سراید؛ آن هم با استفاده از عناصر طبیعت ابر سیاه و باران و خورشید و گروه تشنگان که در انتظار آمدن باران هستند، اما این ابر فضا را تیره می‌دارد ولی هرگز نمی‌بارد:

- صدای رعد آمد باز، با فریاد غول آسا
ولی باران نیامد...

- «پس چرا باران نمی‌آید؟»

سرآمد روزها با تشنگی بر مردم صحرا
گروه تشنگان در پیج پیچ افتادند:

- «آیا این

همان ابر است کاندرا پی هزاران روشنی دارد؟»
و آن پیر دروگر گفت با لبخند زهرآگین:

«فضا را تیره می‌دارد، ولی هرگز نمی‌بارد.»

(زمستان، ۴۸)

«سترون» فضای تیره سیاسی-اجتماعی و احساسات مردم را کاملاً تجسم می‌کند.
پس از کودتای ۱۳۳۲ ش. اخوان زندانی می‌شود و این سرآغاز دوره جدید شاعری
اوست، او از زندان «فریاد» می‌زند:

— «خانه‌ام آتش گرفته است

هر طرف می‌سوزد این آتش

دشمنانم موزیانه خنده‌های فتحشان بر لب،

من به هر سو می‌دوم، گریان از این بی‌داد

می‌کنم فریاد، ای فریاد! ای فریاد.»

(زمستان، ۷۸۷۶)

اخوان کشورش را خانه خویش دانسته که پس از شکست به راستی آتش گرفته است.
وی «فراموش» را نیز در زندان می‌سراید که باز اوضاع وخیم سیاسی-اجتماعی آن
دوران را نشان می‌دهد. از این به بعد یک نوع یأس، نومیدی، حسرت، و احساس
شکست شعر او را فرامی‌گیرد. حتی برخی از منتقدان او را «شاعر شکست»^۱ می‌نامند.
اما نباید فراموش کرده‌ام که او در واقع سخنگوی نسلی است که این شکست را تحمل کرده
است. تجلی بارز این نومیدی شعر «زمستان» است. اگرچه در مجموعه شعری زمستان
چندین شعر مانند «جرقه» (ص ۱۰۵)، «لحظه» (ص ۱۰۶)، «روشنی» (ص ۱۰۷)،
«بیماری» (ص ۱۱۲)، «فسانه» (ص ۱۱۴)، و... تاریخ ۱۳۳۴ ش را دارند و زمینه موضوع
آنها نیز همین است، اما از این میان شعر «زمستان» در اوج است.^۲ «زمستان» سرفصل
دوره جدید شاعری اخوان است:

سلامت را نمی‌خواهند پاسخ گفت،
سرها در گریبان است.

کسی سر بر نیارد پاسخ گفتن و دیدار یاران را.

نگه جز پیش پا را دید نتواند،

۱. اخوان، شاعر شکست، نجف دریاوندی، باغ بی‌برگی، ۲۴۷.

۲. اخوان در برزخ...، تهی پورنامداریان، باغ بی‌برگی، ۱۸۹-۱۸۶.

که ره تاریک و لغزان است.
وگر دست محبت سوی کس یازی
به اکراه آورد دست از بغل بیرون؛
که سرما سخت سوزان است.

(زمستان، ۹۷)

«چاروشی» مهم ترین شعر سال ۱۳۳۵ ش است که تصویری درست از اوضاع سیاسی-اجتماعی آن زمان به دست می دهد؛ اخوان سه راه موجود در جامعه آن روز را بیان می دارد:

— سه راه پیدا است.

نوشته بر سر هر یک به سنگ اندر

... نخستین: راه نوش و راحت و شادی.

به تنگ آغشته، اما رو به شهر و باغ و آبادی.

دو دیگر: راه نیمش ننگ، نیمش نام،

اگر سر برکتی غوغا، وگر دم درکتی آرام.

سه دیگر: راه بی برگشت، بی فرجام.

(زمستان، ۱۴۳-۱۴۴)

اخوان راه سوم را آگاهانه برمیگزینند و قدم به سوی راه بی بازگشت می گذارد:

— من اینجا بس دلم تنگ است

و هر سازی که می بینم بدآهنگ است

بیاره توشه برداریم

قدم در راه بی برگشت بگذاریم

بینیم آسمان «هرکجا» آیا همین رنگ است؟

(زمستان، ۱۴۴)

منظومه «شکاره» که اولین بار در سال ۱۳۴۵ ش چاپ شده و در چاپ های بعد زمستان در آخر آن جای گرفته، شعری رمزی و تمثیلی است. شکار، صید، صیاد، و پلنگ، همه تمثیل هایی از موقعیت های اجتماعی-سیاسی اند.

اخوان، پس از شکست سیاسی، این حادثه را به طرز شاعرانه روایت می کند تا آیندگان ماجرا را دریابند و بدانند که بر سر این قوم چه رفته است.

همین یأس و نومیدی اجتماعی، ویژگی بارزی مجموعه آخر شاهنامه است، در نخستین شعر، «نادر یا اسکندر»، نومیدی او به حدی می‌رسد که آرزو می‌کند:

— نادری پیدا نخواهد شد امیدا
کاشکی اسکندری پیدا شود.

(آخر شاهنامه، ۲۵)

اخوان روزهای زندانی بودن و شکست سیاسی و اهانت را هیچ‌گاه فراموش نمی‌کند. در سراسر مجموعه آخر شاهنامه یأس و نومیدی و سرگشتگی را می‌بینیم که در واقع معرفی‌نامه نسل مضطرب و نگران است. شعرهای سیاسی-اجتماعی این مجموعه، «پیغام» (ص ۱۰۷)، «قاصدک» (ص ۱۴۷)، «جراحی» (ص ۱۳۷)، «گفت‌وگو» (ص ۱۲۹)، و «آخر شاهنامه» (ص ۷۹)، از ارجمندی خاص بهره‌مندند.

«آخر شاهنامه» شعر حماسه‌ای است در بیان رنج و درد و شکست و یأس در دهه سی و از مهم‌ترین شعرهای اخوان است. او فریاد برمی‌آورد که چرا انسان امروز در برابر این قرن خون‌آشام و وحشتناک خوار شده است:

قرن خون آشام
قرن وحشتناک‌تر پیغام...

(ص ۸۱)

هم‌چنین «فاتحان گوزپشت»، «تیغ‌های زنگ‌خورده»، «کوس‌های خاموش» و «تیرهای شکسته» تصویرهایی از موقعیت روزگار شاعرند. «آخر شاهنامه» در حوزه شعرهای سیاسی-اجتماعی، بهترین شعر این مجموعه است، او به یاد می‌آورد که

— ما

فاتحان قلمه‌های فخر تاریخیم

...

راویان قصه‌های شاد و شیرینیم

(ص ۸۳)

و وقتی چشم باز می‌کند، درمی‌یابد که

— ما

فاتحان شهرهای رفته بر بادیم

...

(ص ۸۵)

و در پایان کار

—وای، وای، افسوس

(ص ۸۶)

شعر «میراث» (ص ۳۳) نیز اعتراض و عصیان‌ی است علیه وضع موجود؛ اخوان از سرِ دلسوزی میراثِ نیاکانِ خویش را بر دوش می‌گیرد که جز این «روزگار آلود» چیزی نیست.

مانده میراث از نیاکانم مرا، این روزگار آلود

(ص ۲۳)

هم‌چنین در «گفت‌وگو» با لحنِ طعن‌آمیز یأس اجتماعی را به نمایش می‌گذارد و در این شعر گفتارهایی کسی را که از آرزو و امید سخن می‌گوید، به تمسخر می‌گیرد:

من خواب دیده‌ام

تو خواب دیده‌ای

او خواب دیده است

ما خواب دید...

(ص ۱۳۰)

شاعر هیچ امید رهایی و نجات برای ملت خویش نمی‌بیند، از این‌روست که گاه با یأس، و گاه با اعتراض، تصویری از تاریخ آن دوران را به دست می‌دهد. او به عنوان یک هنرمند صمیمی نمی‌تواند در برابر ناهمگونی‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ساکت بماند، یا سخن از زلف و لب یار بگوید، فراموش نکنیم او راه‌بی برگشت و بی‌فرجام را برگزیده است. در واقع کار اصلی او هنری کردن موقیبت تاریخی در شکل شعر است. مجموعه آخر شاهنامه را می‌توان تاریخ سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آن زمان دانست.

از این اوستا، که بنا به دلایلی بهترین دفتر شعری اخوان به حساب می‌آید، مملو از مسائل سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، و اقتصادی است. شعر «کتیبه» که از بهترین‌های اخوان است، یأس اجتماعی و فلسفی دربر دارد. شاعر تصویر گروهی زن و مرد و پیر و جوان را ارائه می‌کند که زنجیر برپا دارند. این زنجیر ممکن است نمادِ جبر تاریخی باشد: اگر دل می‌کشیدت سوی دلخواهی

به سویش می توانستی خزیدن، لیک تا آنجا که رخصت بود

(از این اوستا، ۹)

همین بینش مایوسانه فلسفی به طور کلی بر شعرهای از این اوستا که اغلب آنها جنبه سیاسی- اجتماعی دارند، حاکم است. «قصه شهر سنگستان» نیز بیانگر همین بینش است. این شعر بر پایه مکالمه صورت می گیرد؛ مکالمه ای میان دو کبوتر که از بالای درخت سرو کهنسال، قصه غم خود را برای هم بیان می کنند. اخوان برداشت های خود از جامعه و جهان را از زبان کبوتر نقل می کند. دریای هول، دوزخ تفته، و سرمای سوزان زمستان، احساس یأس و شکست و اوضاع وخیم سیاسی- اجتماعی را نشان می دهند.

از این سو، سوی خفتگاه مهر و ماه، راهی نیست

یابان های بی فریاد و کساران خار و خشک و بیرحم است.

وزان سو، سوی رستنگاه ماه و مهر هم، کس را پناهی نیست.

یکی دریای هول هایل است و خشم توفان ها.

سدیگر سری تفته دوزخی پرتاب

و آن دیگر بسیط زمهریر است و زمستان ها.

رهایی را اگر راهی است،

جز از راهی که روید زان گلی، خاری، گیاهی نیست...

(از این اوستا، ۱۶)

«مرد و مرکب» شعر رمز آمیز اجتماعی- سیاسی و به یادماندنی اخوان است.^۱ «آنگاه

پس از تندر» هم یک شعر کاملاً سیاسی- اجتماعی است که وضعیت جامعه و مردم را

پس از شکست جنبش ملی روایت می کند. اخوان با رصف شب های پرنج و درد، وضع

جامعه را نشان می دهند:

اما نمی دانم چه شب هایی سحر کردم

بی آن که یکدم مهربان باشند با هم پلک های من

... مسکین دلم لرزان چو برگ از باد

... این کودکِ گریان زهول

۱. برای نظر خود اخوان درباره شعر «مرد و مرکب» نک کلک، ش ۶، ص ۱۴۴ نیز نک های بی کاروان کولی.

... شب بود و تاریکیش

... دایم دلم بر خویش می لرزید

... من سیل های اشک و خون بینم...

(از این اوستا، ۴۴-۴۵)

این شعر از رمز برخوردار است: «زال و جند و جادو» رمزی از استعمار انگلیس و

هم چنین «خانه همسایه» شوروی سابق می تواند باشد.^۱ در پایان باران می بارد و سقف

امید و آرزو فرو می ریزد:

انگار در من گریه می کرد ابر

... انگار بر من گریه می کرد ابر.

(از این اوستا، ۴۸)

در همین مجموعه، در شعرهایی مانند «پیوندها و باغها» (ص ۹۱)، «آواز چگور»

(ص ۵۴)، «نرحه» (ص ۸۲)، و... باز تاب اوضاع وخیم جامعه بسیار چشمگیر است.

در مجموعه بعدی، در حیاط کوچک پاییز در زندان، اخوان روایتگر نسبتاً ساده ای است

و این دفتر را می توان زندان نامه یا حبسیات اخوان نامید، چون بخشی از شعرهای این

مجموعه در زندان سروده شده و همان حال و هوا را دارند. «دست های خان امیر» (ص

۲۹) که از موفق ترین شعرهای اخوان است، باز شرایط اجتماعی را تصویر می کند.

هم چنین در «خوان هشتم» (ص ۶۵) نیز برخی جاها به اوضاع سیاسی-اجتماعی اشاره

شده است؛ شعر «خطاب...» (ص ۲۴) هم که در واقع فریاد شاعر است:

... بیایید ای مردم! با شما هستم

... در این تنگ غروب تار

... خطایی با شما دارم

... دگر می ترسم از این غربت و اندوه

دلم خواهد که دیگر چون شما و با شما باشم

...

در این شهر شما از چنگی دلتنگی رها باشم

۱. برای توضیح و تفسیر بیشتر نکت و اخوان شاعر بزرگ سرزنش هاه، رضا براهنی، باغ بی برگی، ۱۴۰-۱۴۲.

الا مردم! الا مردم! ... بالقیه زبانی - زبانی که پرشده بماند ز دلمه بگفته به
به تنگ آمد دلم - دیوانه - یا مردم! ... (۱۵) ... این دوامه در همه رشته
... (۱۶) ... (۱۷) ...
به هر گامی چراغی هست، با نور افکنی پر زور

و شب‌ها باز هم تاریک؟ ...
(در حیاط کوچکی ... ۲۴-۲۷)
در مجموعه زندگی می‌گوید: اما باید زیست... که باز زندان‌نامه‌های اخوان را دربر دارد،
اگرچه اخوان اشاره‌هایی به اوضاع سیاسی و به ویژه مسائل اجتماعی کرده است، ولی
این اشاره‌ها به تندی و تلخی آخر شاهنامه و از این اوستا نیستند. با این همه گاه باز هم چنین
ابیاتی به چشم می‌خورد:

لیکن اینجا زندگی محدود و بیرنگ است.
همگان را راه‌ها بر آرزو بسته،
دست‌ها از خواست‌ها کوتاه،
عرصه‌ها تنگ است.

(زندگی می‌گوید: اما... ۲۷)
و نیز
آن شب شوم، آن شب دهشت،
آن سیاهی ذات، آن تاریکخون اختر
خیمه بدبختی و سقف سیه‌روزی
... من از این هول آور مر موز می‌ترسیم.

(همان، ۴۰-۴۱)
که بازتاب صریح اوضاع اجتماعی-سیاسی آن روزگار است. در همین مجموعه، منظومه
«از دروغ زشت و مشهور بزرگی، نامش: آزادی... کاملاً سیاسی است و حتی رنگ فراتر
از ملت‌گرایی می‌گیرد: ...
- تازگی‌ها هیچ در کشمیر، یا کابل؟
یا نه، شاید در هتل خیام مالابا؟
بوده‌اید، آیا؟ ...

(همان، ۴۵)

ناصر، م. معاشی در شعر مهدی اخوان... ۱۰۱۷

در منظومه‌هایی مانند «بشنویم اما از این - چون دیگران - دیگر...» (ص ۳۸)، «هر شکستی قصه‌ای دارد، صدایی نیز...» (ص ۵۱)، «شیک پوشی تازه وارد» (ص ۵۴)، و به خصوص در «از جوانان، من گروهی این چنین دیدم...» (ص ۸۳) تصاویر سیاسی-اجتماعی بسیار چشمگیرند.

در آخرین مجموعه شعر نیمایی اخوان، دوزخ، اما سرد، هم چند شعر اجتماعی وجود دارد که بیشتر بیانگر گله‌های اخوان از وضع زندگی خود و اطرافیانش است و چون از زبانی پر قدرت بهره‌مند نیست، تأثیر چندانی در ذهن مخاطب ندارد. اما طلسم یأس و نومیثی بالاخره می‌شکند و در غزلی با نام «شهاب‌ها و شب» (ص ۱۸) «اخوان بسیار امیدوار» را می‌بینیم. اخوان که تا پیش از این خود را «چاووشی خوان قوافل حسرت و نومیثی» معرفی می‌کرد، یکباره نام خود را تغییر می‌دهد و از خود به نام «چاووشخوان قافله روشنان» یاد می‌کند:

از ظلمتِ رمیده خبر می‌دهد سحر
شب رفت و با سپیده خبر می‌دهد سحر
در چاه بیم، امید به ماه ندید، داشت
و اینک ز مهر دیده خبر می‌دهد سحر
از اختر شبان، رمه شب رمید و رفت
وز رفته و رمیده خبر می‌دهد سحر
...
چاووشخوان قافله روشنان، امید!
از ظلمتِ رمیده خبر می‌دهد سحر.

(دوزخ اما سرد، ۱۸-۱۹)

آخرین شعر دوزخ، اما سرد، «مردم! ای مردم» (ص ۹۰)، را نیز می‌توان تصویر اجتماعی دانست، اگرچه اخوان در این شعر از من شخصی می‌گوید، کسی که تجربه‌های فراوان آموخته و اینک می‌خواهد آنها را به نسلی دیگر انتقال دهد و از مردم می‌خواهد که با او هم صدا و همراه شوند:

- مردم! ای مردم،

من همیشه یادم است این، یادتان باشد...

من اگر جفدم به ویران بوم

یا اگر بر سر...
سایه از فرّ هما دارم
هر چه هستم از شما هستم
هر چه دارم از شما دارم.

(دوزخ، اما سرد، ۹۰-۹۱)

تو را ای کهن بوم و بر دوست دارم، آخرین مجموعه شعر اخوان، به قول خود او «غزل خدا حافظی» (تو را ای...، ۱۱) است. در این مجموعه همه مضامین اعم از ملی، حماسی، طنز، اجتماعی، سیاسی با زبانی ساده و در قالب های کهن، در کنار هم آمده اند. اما این سروده ها از لحاظ معنایی از ارجمندی خاصی بهره مند نیستند و بدیهی است که از نظر هنری نیز اعتباری برای اخوان فراهم نکرده اند.

انتقاد اجتماعی

چنان که دیدیم، بازتاب اوضاع وخیم سیاسی-اجتماعی پس از شکست سال ۱۳۳۲ ش، مهم ترین موضوع اشعار اخوان است و واکنش صریح شاعر به این عملکردها، او را به عنوان یک شاعر کاملاً سیاسی-اجتماعی معرفی می کند که از میان توده برخاسته و در واقع سخنگوی آنهاست. در لابه لای چنین اشعاری، اخوان جامعه آن زمان را در بوتۀ نقد قرار می دهد و احساس شدید یأس و حسرت و نومیدی، انتقاد اجتماعی او را نیز لحن طنز آمیزی می بخشد، چنان که در شعر «میراث» علیه وضعیت موجود عصیان می کند و زبانش در این شعر خشمگین است. پوستین کهنه ای که به عنوان یادگاری زنده از روزگاران غبار آلود برای او به جای مانده، تمثیلی از مجموعه فرهنگ و تلاش معنوی نیاکان اوست. او حاضر نیست پوستین کهنه را با جبه زرینت که نماد ظاهرپرستی و زردوستی است، عوض کند:

...کو، کدامین جبه زرینت رنگین می شناسی تو...
کز مرقع پوستین کهنه من پاک تر باشد؟
با کدامین خلعتش آیا بدل سازم
که ام نه در سودا ضرر باشد؟

(آخر شاهنامه، ۳۹)

اخوان در شعر «گفت و گور» با لحنی طنز آمیز، یأس اجتماعی را به نمایش می گذارد و

گفتارهای کسی را که از آرزو و امید سخن می‌گوید. به تمسخر می‌گیرد و حتی باور ندارد که در چنین روزگاری می‌توان نجیب ماند. شعر چنین پایان می‌پذیرد:

اما من در آن جوانانم که گریه می‌کنند...
من خواب دیده‌ام

تو خواب دیده‌ای
او خواب دیده است

ما خواب داریم...
(آخر شاهنامه، ۱۳۰)

در شعر «ناگه غروب کدامین ستاره» فقر اجتماعی-اقتصادی مطرح شده است. در یکی از قسمت‌های شعر مردی در چارچار زمستان برای به دست آوردن لقمه نانی خود را به حالت صرع می‌زند. او می‌خواهد با این کار دل مردم را به دست بیاورد تا از این طریق بتواند شکم خود را سیر کند:

در چارچار زمستان
من دیدم، او نیز می‌دید

آن ژنده‌پوش جوان را که ناگاه
صرع دروغینش از پا در انداخت

یک چند نقش زمین بود
آنگاه

غلت دروغینش افکند در جوی
جویی که لای و لجن‌های آن راستین بود.

(از این اوستا، ۹۹)

حالا برخی به حال او ترحم می‌کنند، اما یکی می‌گوید این بازی اوست، دیگری می‌گوید این کار هر روزی اوست، و... ایراد و اعتراض شاعر این است که چرا باید چنین فقری بر جامعه ثروتمند حاکم باشد؟

بیشتر اشعار اجتماعی از این اوستا دارای لحنی انتقادی نیز هستند. یعنی شاعر صرفاً به بیان مسائل اجتماعی نمی‌پردازد، بلکه علیه وضعیت موجود انتقاد و اعتراض هم می‌کند. شعر «پیوندها و باغ» با توصیف کسی که سبب سرخی در کف داشت و آن را به هوا می‌انداخت، آغاز می‌شود. این شعر بر اساس گفت‌وگوی دونفره شکل می‌گیرد.

۱۳۸۱ / تابستان / شماره ۱ / فصل ۱ / شماره ۱

شاعر با کسی که سبز و رنگین جامه گلبفت بر تن دارد، گفت و گو می‌کند. سخن بر سر پیوند است، اما این پیوند گاه با اشک و گاه با نغمه یا شوق یا لبخند همراه است. اخوان پس از مقدمه چینی لازم اعتراض خود را بیان می‌کند:

ای درختانِ عقیم ریشه‌تان در خاک‌هایِ هرزگی مستور،
یک جوانه ارجمند از هیچ جانان دست نتواند.

ای گروهی برگِ چرکین تار چرکین بود
یادگار خشکسالی‌هایِ گردآلود.

هیچ بارانی شما را شست نتواند.

(از این اوستا، ۹۴)

باغ و درختانِ عقیم نماد جامعه ایرانی‌اند که اخوان در یأس و نومیدی هیچ جوانه ارجمندی در آنان نمی‌بیند.

در مجموعه آخر شاهنامه، در شعری به نام «دو تن رکشا» هم مسائل فقر اقتصادی مطرح است و هم شاعر وضعیت طبقه کارگران و فقیران را سرسختانه مورد نقد قرار داده است:

دو تن رکشا و یک گاری، زغالی بار
به پا برخاسته: در انتظار نوبت‌اند انگار

... بر باری پیرس آیا

کدام افسون دو پا را چار پا کرده است.

(آخر شاهنامه، ۱۰۳)

در در زندان‌نامه اخوان، در حیاط کوچک... و زندگی می‌گوید: اما... نیز چنین انتقادی مطرح است. وی در «خطاب...» می‌گوید:

— خدا را [یک ستاره از فساد خاک وارسته

چو قندیلی بیاورید از سقف سیاه شهر

بدرّ شاید این تاریکی‌تو تر

ر لختی روشنای زنده‌ای تابد به راه شهر.

(در حیاط کوچک، ...، ۲۷)

او خواستار آویختن ستاره‌ای چون قندیلی از سقف سیاه شهر است تا شاید این

تیرگی و تاریکی زدوده شود.

در مجموعه زندگی می گوید: اما... انتقاد اجتماعی صریح تر و به زبان ساده تر طرح شده است:

— ماجرای زندگی آیا

جز مشقت های شوقی توأمان با زجر،

اختیارش هم عنان با جبر،

... من بگویم، یا تو می گویی

هیچ جز این نیست؟

مخالفات حسنه ان لبیش (ص ۱۴)

و پیش از نتیجه گیری نهایی باز می پرسد:

— هی فلانی، زندگی شاید همین باشد؟

یک فریب ساده کوچک

من گمانم زندگی باید همین باشد.

مخالفات حسنه ان لبیش (ص ۱۹)

پس زندگی مردم امروز توأم با زجر و ظلم و استبداد که از یک فریب ساده کوچک

بیش نیست، اما اخوان به نقد زندگی مردم پیشین هم می بردازد:

— زندگی را مردم پیشین،

خورد و پوش و لذت آغوش می دیدند...

مخالفات حسنه ان لبیش (ص ۲۴)

در شعر «شیرزاد پيله ور...»، همه می دانند که حیدر سلار بی گناه است، حتی قاضی

دادگاه نیز بی گناهی اش را قبول دارد، اما «قانون» دست هایش را بسته است و اخوان از

زبان قاضی می گوید:

— «حیف قانون دستان را بسته، با تعریف

راهمان را هم چنان سد کرده از هر سو

با همان تعریف ها در بخشش و تخفیف.»

مخالفات حسنه ان لبیش (ص ۳۶)

هم چنین در اشعاری چون «بشنویم اما از این...» (ص ۳۸)، «از دروغ زشت و مشهور...»

(ص ۴۵)، «این دعا مادرم آورده...» (ص ۷۱)، «غم مخور جانم...» (ص ۷۸)، «از جوانان...»

(ص ۸۳)، و نیز در مجموعه های دیگر اخوان، همین نوع نقد اجتماعی را می توان دید.

اخوان در شعرهایی که به انگیزه شکست سروده، به نفی و انکار همه نوع حرکت می پردازد، و به عبارت دیگر انق یأسی که بر ذهن و فکر او حاکم شده، انق فلسفی است. در این دسته از شعرهای اخوان، عالم و آدم نفی و انکار می شوند. مثلاً اولین شعر مجموعه از این اوستا، «منزلی در دوردست»، پرشمی فلسفی از زندگی است. پرشمی اخوان از بودن، چگونه بودن و چرا بودن است. او می اندیشد تا این نکته را دریابد که منزل دوردست کدام است. در این شعر گونه ای تفکر فلسفی حضور دارد و مثلث انسان، حیات مادی و آخرت تجلی می کند، اما شاعر می خواهد بداند که چطور می توان به مقصد اصلی رسید:

— کاش می دانستم این را نیز

که برای من تو آنجا چها داری؟

گاه کز شور و طرب خاطر شود سرشار

می توانم دید

از حریفان نازنینی که تواند جام زد بر جام

تا از آن شادی به او سهمی توان بخشید؟

یا چرا بر انده‌هان بارید، دل شد تیره و لبریز،

ز آشنایی غمگسار آنجا سراغی هست.

(از این اوستا، ۸)

«کتیبه» زیباترین شعر اخوان در بیان یأس فلسفی اجتماعی است که با طنزی تلخ نیز آمیخته است. انسانی که در «کتیبه» در برابر طبیعت و تاریخ قرار می گیرد، می کوشد تا بر تاریخ و طبیعت غلبه یابد، اما گویا تمامی تلاش های او غرق در تکرار است. یأسی که در این شعر وجود دارد، فراتر از یک نوع یأس فردی یا حتی اجتماعی است؛ و بینش مایوسانه فلسفی ای بر سراسر شعر حاکم است. مردم تلاش می کنند تخته سنگ را که نماد زندگی و طبیعت است، بگردانند تا معمای هستی را کشف کنند، اما آخرین دریافت آنان همان است که در ابتدا به آن دست یافته بودند:

— کسی راز مرا داند

که از این رو به آن رویم بگرداند»

اخوان در اغلب شعرهای از این اوستایأس فلسفی خود را بیان می‌کند. مثلاً شعر «نماز» که تجلی بارز لحظات از خود بی خود شدن شاعر است، با یک بینش فلسفی نیز توأم است. شاعر در لحظه‌ای که مست سر از پا نشناس است، با گروهی شرم و بی‌خویشی وضو می‌کند. آنگاه برگه از نهال گردو را به جای مهر، و شبنم آجین سبز فرش باغ را به جای سجاده انتخاب می‌کند و رندانه وار می‌گوید:

— قبله، گوهر سو که خواهی باش.
با تو دارد گفت‌وگو شوریده هستی
— مستم و داغم که هستم من —

ای همه هستی ز تو، آیا تو هم هستی؟

(همان، ۷۸)

شعر «روی جاده نمناک» که مرثیه‌ای است برای صادق هدایت، با بُنمایه فلسفی و جست‌وجو در هستی شکل می‌گیرد. طرح پرسش‌هایی بی‌پاسخ درباره حیات و هستی ویژگی عمده این شعر است، اخوان از مهم‌ترین مسائل حیات انسانی با افق فلسفی پرسش می‌کند (همان، ۵۱-۵۳).

در شعر «و ندانستن» گفت‌وگویی بین بودا، مزدک، و زرتشت آمده است. شاعر می‌خواهد بداند که آن سوی مرز دانستن چیست و کیست؟ مزدک از پاسخ به این پرسش ناتوان است و می‌گوید:

— مزدک: «من جز اینجایی که می‌بینم، نمی‌دانم»

اما زرتشت و بودا می‌گویند:

— زرتشت: شهر بند رازها آنجاست

اهرمن آنجا، اهورا نیز

بودا: بهندشت نیروانا نیز

(همان، همانجا)

شاعر باز می‌پرسد:

۶. تأملی در شعر نمازه، بهاء‌الدین خرمشاهی، باغ بی‌برگی، ۲۱۹-۲۲۲.

پس خدا آنجاست؟

هان

شاید خدا آنجاست؟

و حالا مزدک و زرتشت و بودا نمی توانند به شاعر پاسخ گیرند، و اخوان در آخر می گوید:

بین دانستن، ندانستن

تا جهان باقی است، مرزی هست.

هم چنان بوده است

تا جهان بوده است.

عشق

خود اخوان می گوید: «من از عشق مفهوم دیگری برای خود دارم، همین الان هم عشق مرا

و ادار به نوشتن کرده است، عشق به همین لحظه... بی عشق زندگی مفهوم ندارد. اصلاً

ممکن نیست، یا اگر باشد، پوچ است و هیچ و سرد و یخزده... باید گفت عشق خود زندگی

است، تعبیر و لفظ دیگری است برای مفهوم و معنی زندگی» (از این اوستا، ۱۵۱).

واقعیت نیز همین است که رنگ شعرهای عاشقانه اخوان از لونی دیگر است. او

سخن از لب و موی و گیسوی معشوقه ندارد، بلکه با تأمل در هستی، عشق را در همه

اجزای زندگی متجلی می بیند. در مجموعه آخر شاهنامه، شعرهای «غزل ۱۵۱» «غزل ۲»

«غزل ۳» و «دریچه ها» از مضمون عشق بهره گرفته اند و در این شعرها، از لحاظ انعکاس

واقعیت، عشق به تجربه تازه ای می رسد. در «دریچه ها» پیوند عشق با زندگی امروز

به خوبی پیدا است:

— ما چون دو دریچه رو به روی هم

آگاه ز هر بگو مگوی هم

هر روز سلام و پرسش و خنده

هر روز قرار روز آینده

اکنون دل من شکسته و خسته است

نصیب: در شعر مثنوی اخوان... ۱۹۷

زیرا یکی از دریچه‌ها بسته است.

(آخر شاهنامه، ۵۳)

می‌بینیم که اخوان تفکر عاشقانه را امروزین کرده است. او در واقع شاعر پویایی است که با گذشت زمان حرکت می‌کند و رهاوردهای تازه‌ای به ارمغان می‌آورد. در میان سه غزل عاشقانه «غزل ۳» از صمیمیت و اهمیت بیشتری برخوردار است. تفسیر زیبایی که او از معشوقه به دست می‌دهد، با کل توصیف‌ها و تفسیرهای شعر عاشقانه گذشته فرق دارد: معشوق تکیه‌گاه و پناه زیباترین لحظه‌های تنهایی اوست:

— ای تکیه‌گاه و پناه

زیباترین لحظه‌های

پُر عصمت و پر شکوه

تنهایی و خلوت من

ای شطِ شیرین پر شوکت من

...

ای تکیه‌گاه و پناه

غمگین‌ترین لحظه‌های کنون بی نگاهت تهی مانده از نور

در کوچه‌باغ گل تیره و تلخ اندوه

در کوچه‌های چه شب‌ها که اکنون همه کور.

(همان، ۷۵-۷۳)

فراموش نکنیم که اخوان این شعر را در زمانی سرود که اغلب شاعران در شعرهای عاشقانه به وصف تن معشوق مشغول بودند و نگاه آنان به عشق بسیار زمینی و سطحی بود.

در از این اوستا تنها یک شعر «غزل ۳» را می‌بینیم که دارای بیانی عاشقانه است، اما از

اشعار موفق اخوان نیست:

چون مشتری درخشان، چون زهره آشنا

امشب دگر به نام صدا می‌زنم تو را

نام تو را به هر که رسد می‌دهم نشان:

«آنجا نگاه کن»

نام تو را به شادی آواز می‌کنم

۱۱۰ / نامه یادداشتی به ... / ۱۳۸۱

(از این اوستا، ۶۰)

اخوان در مجموعه در حیاط کوچک... در ادامه غزل‌های نو نیمایی، «غزل ۵»، «غزل ۶»، «غزل ۷» و «غزل ۸» را می‌سراید. در این میان «غزل ۵» از لحاظ تصویرگرایی اهمیت دارد:

— در این شب‌های مهتابی

... دلم گویی چو موج از خودگریزان است

... چنان قوّاره‌ای، رنگین‌کمان باران

... شب است و بیشه باران خورده و مهتاب...

... ولی مسکین دلم، انگشت خاموشی نهان بر لب،

شنودن با تو را می‌خواست.

(در حیاط کوچک...، ۱۸-۲۲)

اخوان در این شعر شبی را توصیف می‌کند که با معشوق خویش در بیشه به‌سر می‌برده است.

همه این شعرها ساده‌ترین پیغام عاشقانه‌اند. اخوان با آوردن تشبیهات ساده می‌کوشد روایتی تازه از مقوله عشق به دست دهد.

در مجموعه دوزخ، اما سرد چند شعر عاشقانه در قالب نیمایی و غزل وجود دارد. اما، چنانکه می‌دانیم، اخوان شاعر عشق و عاشقی نبوده، جز در دو سه شعر، هیچ‌گاه نتوانسته است تصویری درست از عشق به دست بدهد. از این رو در این مجموعه هم شعرهایی مانند «از برخوردارها»، «به دیدارم یا هر شب»، «اینک من و این باغ...» اگرچه مضمون عاشقانه دارند، اما لحظات زیبای عشق را تجلی نمی‌دهند.

وصف

اگرچه اخوان عمدتاً به عنوان شاعر سیاسی - اجتماعی شناخته می‌شود و اساساً تصویرگرا نیست و معمولاً به وصف هم نمی‌پردازد، اما در لای به‌لای همین اشعار سیاسی - اجتماعی گاهی نوعی وصف هم می‌توان یافت که «این میان وصف صبح از

ناصر، م: معانی دوشهر مهدی اخوان... ۱۱۱ /

همه چشمگیرتر است.^۱ در شعر «بی سنگر» منظره طلوع خورشید به این زیبایی توصیف شده است:

نقش رخسار بامداد هنوز
بود پُرسایه از سیاهی سرد
داشت نقاش خسته از پستو
کاسه رنگ زرد می آورد...

وی در شعری با نام «صبح»، برای صبح نوعی شخصیت قائل شده و منظره پدید آمدن «او» را با زیبایی تمام «نقاشی» کرده است:

روح صبح آنکه پش چشم من برهنه شد به طنزایی
و خود را از غبار حسرت و آندوه
در آینه زلال جاودانه شست و شویی کرد
بزرگ و پاک شد و آن توری زر بفت را پوشید
و آنکه طرف دامن تا کران بیکران گسترد.

(از این اوستا، ۷۴)

در مجموعه دوزخ، اما سرد و وصف صبح و سحر از همه دفترهای دیگر بیشتر است، اخوان خود می گویند: «در این کتاب، من به صبح‌ها بیشتر از بیشترها نگاه کرده‌ام، توصیف صبح در این دفتر من بیش از دیگر دفترهاست» (دوزخ، اما سرد، ۱۹). و در این میان، در شعر «با بیهودگی در آینه» صبح بهتر از همه جا توصیف شده است:

مشرق چچی طلایی خود را
برداشت، به لب گذاشت، روشن کرد
زرین دودی گرفت عالم را
آفاق ردای روز بر تن کرد

... مشرقی درخشان، چون زهره آفتاب
طاووس گشود چتر بوقلمون

۱. برای وصف «صبح» نیز نک زمستان، ۱۳۰ از این اوستا، ۱۳۹ دوزخ، اما سرد، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۸، ۳۹ و...
برای وصف «خورشید» نک آخر شاهنامه، ۱۲۲، ۱۲۳ و وصف «غروب» نک در حیاط کوچک...، ۵۰، ۵۱.

۱۱۲ / تاریخ / ۱۳۸۱

خفاش به کنج غار مسکن کرد
البرز کلاه سرخ بر سر داشت
برداشت، قبای زرد به تن کرد

هرچند که تازه می‌کنی دردم
ای صبح، سلام بر تو، خوش بَر دَم!

(دوزخ، اما سرد، ۳۹-۳۸)

اخوان در برخی اشعار به وصف آسمان و سپهر هم پرداخته، که توصیف‌هایش واقعاً زیبايند.^۱ او حتی گل‌ها،^۲ درختان^۳ و پرندگان^۴ را نیز وصف کرده است. اما در این میان وصف فصل‌ها و به‌ویژه توصیف فصل پاییز، که به قولِ اخوان «پادشاه فصل‌ها» است (زمستان، ۱۵۳) از همه مهم‌تر و زیباتر است.

در شعر «خزانی»، مخاطب اصلی اخوان خود «پاییز جان» است:

پاییز جان! چه شوم، چه وحشتناک
آنک، بر آن چنار جوان، آنک

...

پاییز جان! چه سرد، چه دردآلود
چون من تو نیز تنها ماندستی
ای فصلی فصل‌های نگارینم
سرد سکوت خود را بسراییم
پاییزم! ای قناری غمگینم!

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مركز چاپ و انتشارات علوم انسانی

(آخر شاهنامه، ۴۹، ۵۱)

او حتی پاییز را «بهار راستین» می‌نامد (در حیاط کوچک...، ۱۴) و این فصل نگارین را بر همه فصل‌های دیگر ترجیح می‌دهد.^۵

۱. برای وصف «آسمان» نکت آخر شاهنامه، ۵۸، ۶۶، ۱۱۱۳ از این اوستا، ۶۷، ۶۹، ۱۷۴ در حیاط کوچک...، ۱۳۶ زندگی می‌گوید: اما...، ۵۲.
۲. برای وصف «گل‌ها» نکت در حیاط...، ۲۰ و...
۳. برای وصف «درختان» نکت آخر شاهنامه، ۶۱ و...
۴. برای وصف «پرندگان» نکت آخر شاهنامه، ۶۲ و...
۵. در حیاط کوچک...، ۱۱۴ و برای وصف «پاییز» نیز نکت زمستان، ۱۵۳، ۱۱۶۹ در حیاط...، ۵۴، ۶۱، ۸۴، ۱۰۳، ۸۵.

کتاب‌شناسی

- اخوان ثالث، مهدی (م. امید)، آخر شاهنامه، تهران ۱۳۷۸ ش.
- ارغنون، تهران ۱۳۷۹ ش.
- از این اوستا، تهران ۱۳۷۵ ش.
- تو را ای کهن بوم و بر دوست دارم، تهران ۱۳۷۶ ش.
- در حیاط کوچک پاییز در زندان، تهران ۱۳۷۹ ش.
- دوزخ، اما سرده، تهران ۱۳۷۹ ش.
- زمستان، تهران ۱۳۷۹ ش.
- زندگی می‌گوید: اما باید زیست... تهران ۱۳۷۹ ش.
- کاشی، مرتضی، باغ بی‌برگی، تهران ۱۳۷۸ ش.



رساله جامع علوم انسانی

۱- ... ۲۰۰۰ ... ۲۰۰۱ ... ۲۰۰۲ ... ۲۰۰۳ ... ۲۰۰۴ ... ۲۰۰۵ ... ۲۰۰۶ ... ۲۰۰۷ ... ۲۰۰۸ ... ۲۰۰۹ ... ۲۰۱۰ ... ۲۰۱۱ ... ۲۰۱۲ ... ۲۰۱۳ ... ۲۰۱۴ ... ۲۰۱۵ ... ۲۰۱۶ ... ۲۰۱۷ ... ۲۰۱۸ ... ۲۰۱۹ ... ۲۰۲۰ ... ۲۰۲۱ ... ۲۰۲۲ ... ۲۰۲۳ ... ۲۰۲۴ ... ۲۰۲۵ ... ۲۰۲۶ ... ۲۰۲۷ ... ۲۰۲۸ ... ۲۰۲۹ ... ۲۰۳۰ ...

۱۱۴ / نامه یارسی، ص ۷، ش ۱، بهار ۱۳۸۱